

ترمیم مزد؛ سرمایه‌گذاری اجتماعی بلندمدت

افزایش هوشمندانه دستمزد، نه هزینه، بلکه سرمایه‌گذاری برای کاهش فرسودگی شغلی
مهاجرت نیروی کار و تضمین پایداری اقتصاد است



اواخر تابستان امسال بود که نماینده کارگران در شورای عالی کار با اشاره به کاهش شدید قدرت خرید کارگران، خواستار برگزاری فوری جلسه این شورا برای اصلاح دستمزد در شش ماهه دوم سال شدند. درخواستی که البته با وجود نامه‌نگاری‌ها و راه‌اندازی کارزارهای مجازی به نتیجه نرسید. این در حالیست که ترمیم فوری دستمزد، برخلاف برداشت رایج، یک مطالبه صرفاً صنفی یا واکنشی مقطعی به تورم نیست، بلکه در شرایط بحران‌های پرشتاب اقتصادی به یک سیاست حیاتی برای حفظ ثبات اجتماعی و بقای نیروی کار تبدیل می‌شود. هنگامی که فاصله میان دستمزد و قیمت کالا و خدمات به‌طور مستمر و عمیق افزایش می‌یابد، دیگر بحث بر سر «بهبود رفاه» نیست، بلکه مسئله به سطح ناتوانی در تأمین حداقل‌های زندگی کشیده می‌شود. در چنین وضعیتی، ترمیم فوری مزد به‌منزله یک اقدام اضطراری است؛ اقدامی که اگر به تعویق بیفتد، هزینه‌های اقتصادی و حتی اجتماعی و سیاسی آن به مراتب سنگین‌تر از هزینه‌های مستقیم افزایش دستمزد خواهد بود.

در ساده‌ترین تعریف، ترمیم فوری مزد به منزله اصلاح دستمزد‌ها در میانه سال یا خارج از روال سالانه برای جبران عقب‌ماندگی ناشی از تورم‌های جهشی است.

این سیاست زمانی ضروری می‌شود که تورم از کنترل خارج شده، قدرت خرید به‌سرعت سقوط کند و فاصله میان دخل و خرج خانوارها به شکلی غیرقابل تحمل افزایش یابد. تجربه‌های جهانی نیز نشان می‌دهد که دولت‌هایی که در چنین شرایطی دستمزد را به حال خود رها کرده‌اند، با موج‌های گسترده نارضایتی اجتماعی، اعتصابات سراسری، افزایش کار غیررسمی و حتی بی‌ثباتی سیاسی مواجه شده‌اند.

لزوم ترمیم فوری مزد

به‌باور کارشناسان، ترمیم فوری مزد، پیش از آنکه یک تصمیم عددی باشد، نیازمند ایجاد یک بستر نهادی، مالی و حقوقی مشخص است. در این مسیر، نخستین گام به‌رسمیت شناختن تورم واقعی به‌عنوان مبنای سیاست‌مزدی است. در بسیاری از کشورها، دولت‌ها به‌جای تکیه صرف بر شاخص‌های میانگین و محافظه کارانه، از سبد معیشت واقعی خانوارهای مزدبگیر به‌عنوان مبنای تصمیم‌گیری استفاده می‌کنند. این یعنی نباید تنها به اعلام رسمی نرخ تورم از سوی مراجعی مانند مرکز آمار و بانک مرکزی بسنده کرد و قیمت مسکن، خوراک، درمان، آموزش و انرژی باید به‌طور دقیق در تعیین سطح مزد لحاظ شود.

مرحله بعدی، اصلاح ساختار بودجه‌ای دولت است. ترمیم مزد بدون بازتوزیع واقعی منابع عملاً ممکن نیست. دولت ناچار است از مسیرهایی چون کاهش معافیت‌های مالیاتی بزرگ، مهار فرار مالیاتی، اصلاح یارانه‌های پنهان انرژی و کنترل هزینه‌های غیرمولد، منابع لازم برای افزایش دستمزد را فراهم کند. تجربه جهانی نشان می‌دهد که تأمین مالی ترمیم‌مزد اگر صرفاً از محل استقراض یا چاپ پول انجام شود، خود به تورم جدید دامن خواهد زد و عملاً اثر ترمیم را خنثی می‌کند. سومین الزام، ایجاد نظام تعدیل خودکار مزد است. گزارش‌ها حاکی از آن است که در بسیاری از اقتصادها، مکانیزم‌هایی وجود دارد که به‌محض عبور تورم از یک سطح مشخص، دستمزد‌ها به‌طور خودکار تعدیل می‌شوند، بدون آنکه نیاز به چانه‌زنی‌های فرسایشی سالانه وجود داشته باشد. چنین سازوکاری، هم از شوک‌های ناگهانی اجتماعی جلوگیری می‌کند و هم امکان برنامه‌ریزی را برای دولت، کارفرما و نیروی کار فراهم می‌سازد.

نگاهی به تجربه‌های جهانی

در آمریکای لاتین، تجربه برزیل یکی از نمونه‌های مهم در زمینه ترمیم مزد و شاخص‌بندی دستمزد با تورم است. از

دهه ۱۹۹۰ به بعد، حداقل دستمزد در این کشور به‌طور منظم بر اساس ترکیبی از نرخ تورم و رشد اقتصادی تعدیل شد. این سیاست باعث شد در دوره‌هایی که تورم بالا بود، قدرت خرید حداقل‌بگیران تا حد قابل توجهی حفظ شود و فقر مطلق کاهش یابد. گزارش‌های رسمی دولت برزیل و بانک جهانی نشان می‌دهد که افزایش واقعی حداقل دستمزد نقش مؤثری در کاهش نابرابری اجتماعی در این کشور داشته است.

در اروپا، فرانسه نمونه‌ای روشن از شاخص‌بندی خودکار مزد با تورم را ارائه می‌دهد. حداقل دستمزد (SMIC) در این کشور به‌محض عبور تورم از یک آستانه مشخص، به‌طور خودکار افزایش می‌یابد. گرچه این طرح با انتقاداتی همچون بازتولید تورم در درازمدت و افزایش فشار مزمن بودجه‌ای بر دولت مواجه است اما به‌طور موقت این سازوکار باعث می‌شود که حداقل‌بگیران هیچ‌گاه به‌صورت ناگهانی با سقوط شدید قدرت خرید مواجه نشوند و فاصله زمانی میان جهش قیمت‌ها و اصلاح دستمزد به حداقل برسد.

ترکیه نیز در سال‌های اخیر و هم‌زمان با تورم‌های بسیار بالا، به‌طور ناچار به سمت افزایش‌های چندمرحله‌ای دستمزد در طول سال رفت. دولت این کشور در برخی سال‌ها حداقل دستمزد را دو بار در سال افزایش داد تا از فروپاشی کامل معیشت نیروی کار جلوگیری کند. هرچند این سیاست تورم را نیز بود، اما نشان داد که حتی دولت‌های با رویکردهای محافظه کارانه هم در شرایط بحران ناچار به عقب‌نشینی از الگوی افزایش سالانه می‌شوند.

سرمایه‌گذاری اجتماعی

یکی از استدلال‌های رایج علیه ترمیم فوری مزد، نگرانی از تشدید تورم است. بی‌تردید اگر افزایش دستمزد بدون مهار سوداگری، کنترل واردات رانتی، اصلاح مالیات و مهار نقدینگی انجام شود، می‌تواند به افزایش سطح عمومی قیمت‌ها بینجامد. اما تجربه جهانی نشان می‌دهد که تورم‌مزدی زمانی مخرب است که اقتصاد از پیش‌گرفتار تورم ساختاری، رانت‌های بزرگ و ناکارآمدی نهادهی باشد. در چنین شرایطی، مقصر دانستن دستمزد برای تورم، نوعی وارونه‌نمایی واقعیت است. از زاویه‌ای دیگر، ترمیم فوری مزد را باید نه هزینه، بلکه نوعی سرمایه‌گذاری اجتماعی برای حفظ ثبات دانست. دستمزدی که قادر به تأمین حداقل‌های زندگی نباشد، کارآمدی نیروی کار را کاهش می‌دهد، فرسودگی شغلی را تشدید می‌کند، مهاجرت نیروی کار را افزایش می‌دهد و در نهایت هزینه‌های سنگین‌تری را به اقتصاد تحمیل می‌کند. جامعه‌ای که نیروی کارش درگیر بقاست، امکان توسعه و ظرفیت تحمل شوک‌های بزرگ اقتصادی را نخواهد داشت.



یادداشت
O P I N I O N



حسین اکبری

فعال کارگری

معیار تعیین دستمزد و پیامدهای آن

دستمزد، در ساده‌ترین تعریف، بهای نیروی کار است؛ اما در واقعیت اجتماعی و اقتصادی، چیزی فراتر از یک عدد در فیش حقوقی است. دستمزد، مرز باریکی است میان بقا و فرسایش، میان زیستن و صرفاً زنده ماندن؛ از این رو، شیوه تعیین دستمزد و معیارهای آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت میلیون‌ها کارگر و مزدبگیر دارد. در ایران، مسئله دستمزد نه فقط یک موضوع اقتصادی، بلکه مسئله‌ای عمیقاً اجتماعی، سیاسی و طبقاتی است. همه مزدبگیرانی که با نیروی فکری، جسمی یا ترکیبی از این‌دو در تولید کالا، خدمات و بازتولید اجتماعی نقش دارند، جزئی از طبقه کارگر به‌شمار می‌روند؛ چه معلم باشند، چه پرستار، کارگر صنعتی یا کارمند خدماتی. آنچه این گروه‌ها را به هم پیوند می‌دهد، نه عنوان شغلی، بلکه وابستگی‌شان به فروش نیروی کار برای امرار معاش است. نگاهی تاریخی به نظام‌مزدی در ایران از اواخر دوره قاجار نشان می‌دهد نابرابری در پرداخت دستمزد، از همان آغاز ساختاری بوده است. اسناد حقوق‌بگیران وزارت جنگ در سال ۱۲۹۳ شمسی نشان می‌دهد شکاف میان بالاترین و پایین‌ترین حقوق گاه به بیش از ۲۰ برابر می‌رسید. با گسترش صنعت، پیدایش نفت و توسعه راه‌ها، مناسبات سرمایه‌داری تدریجاً تثبیت شد و موضوع مزد به‌عنوان یک رابطه حقوقی وارد قوانین کشور شد. نخستین مقررات رسمی کار در ۱۳۱۵ تصویب شد و با وجود الزامات پهادشتی و ایمنی، حق تشکیل و اعتصاب را محدود می‌کرد. پس از اشغال ایران و فعالیت اتحادیه‌ها، قانون کار ۱۳۲۵ تصویب شد، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد، در ۱۳۳۷ بازنگری و بسیاری از حمایت‌های کارگران حذف شد. در قانون کار ۱۳۴۵، حداقل دستمزد بر اساس «هزینه‌های زندگی یک خانواده چهار نفره» تعریف شده بود و تعیین آن به شورایی سه‌جانبه با نمایندگان دولت، کارفرمایان و سندیکاهای کارگری سپرده می‌شد. اگرچه این ساختار نیز کاملاً دموکراتیک نبود، اما نقش شکل‌های مستقل کارگری در آن به رسمیت شناخته می‌شد. در مقابل، قانون کار کنونی مصوب ۱۳۶۹، با وجود تصریح بر دو معیار «نرخ تورم رسمی» و «تأمین معیشت خانوار»، در عمل سازوکاری را تثبیت کرده که در آن نمایندگان واقعی و مستقل کارگران حذف شده‌اند. شورای عالی کار امروز متکی بر شوراهای اسلامی کار است، تشکلهایی که هم‌در شکل‌گیری و هم در ترکیب، به‌شدت وابسته به ساختارهای دولتی و کارفرمایی هستند. در نتیجه، توازن قوا به‌زیان کارگران تغییر کرده و رأی آنان عملاً در اقلیت دائم قرار دارد. بخش بزرگی از مزدبگیران، به‌ویژه کارکنان دولت، معلمان و کادر درمان، تابع قانون کار نیستند و قوانین اداری، قدرت چانه‌زنی جمعی کارگران را تضعیف کرده است. آنچه امروز در بحران معیشت مشاهده می‌کنیم نتیجه مستقیم همین سازوکارهای معیوب در تعیین دستمزد است؛ سازوکارهایی که نه بر مبنای هزینه واقعی زندگی بلکه بر اساس موازنات قدرت و منافع سرمایه‌شکل گرفته‌اند. مادامی که معیار دستمزد به‌طور واقعی بر پایه معیشت، تشکیل‌یابی مستقل و مشارکت دموکراتیک کارگران تنظیم نشود، شکاف میان دستمزد و زندگی هر سال عمیق‌تر خواهد شد.

فاصله روزافزون میان دستمزد و تورم، میلیون‌ها خانواده مزدبگیر را در فشار دائمی قرار داده و اعتراضات صنفی را به شکل اصلی بیان نارضایتی بدل کرده است

ادامه دارد و بیش از ۶۰ هزار امضا جمع کرده، مطالبه‌گران خواستار اجرای دقیق قانون مدیریت خدمات کشوری و تطبیق دستمزد با نرخ واقعی تورم شده‌اند؛ مطالبه‌ای که اگرچه بدیهی به نظر می‌رسد، اما سال‌هاست به یکی از بزرگ‌ترین نقاط مناقشه دولت و مزدبگیران تبدیل شده است.

بازنشستگان در خط مقدم

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های شکاف دستمزد و تورم، در وضعیت بازنشستگان قابل مشاهده است. کارزار «افزایش ۷۰ درصدی حقوق بازنشستگان» که بیش از ۷۸ هزار امضا جمع‌آوری کرده، صراحتاً اعلام می‌کند که افزایش‌های حداقلی سالانه، دیگر حتی کفاف زنده‌ماندن را هم نمی‌دهد. بازنشستگانی که نه امکان اضافه‌کاری دارند، نه فرصت جبران و نه پناهی جز مستمری ماهانه. این وضعیت، بازنشستگان را به یکی از حساس‌ترین کانون‌های نارضایتی اجتماعی تبدیل کرده است. در چنین فضایی، رزمه‌های مربوط به افزایش تنها ۲۰ درصدی حقوق کارکنان در لایحه بودجه سال آینده مانند جرقه‌ای بر انبار باروت عمل می‌کند. وقتی تورم نزدیک ۵۰ درصد است، افزایش ۲۰ درصدی دستمزد نه تنها به‌معنای بهبود معیشت نیست، بلکه به‌طور رسمی اعلام یک کاهش شدید جدید در قدرت خرید است. این یعنی شکاف دستمزد و تورم، نه فقط ترمیم نمی‌شود، بلکه عمیق‌تر هم خواهد شد. تجربه سال‌های گذشته نشان داده که هر بار این شکاف عمیق‌تر شده، موج تازه‌ای از اعتراضات اجتماعی شکل گرفته است؛ از تجمعات بازنشستگان و معلمان گرفته تا اعتراضات پراکنده کارگری در صنایع مختلف. اکنون نیز نشانه‌های همان الگو دوباره در حال تکرار است.

بحران دستمزد در برابر تورم. تمرکز سنگین شعارهای سرداده شده در تجمعات و کارزارهای برگزار شده بر ترمیم فوری مزد، همسان‌سازی پرداخت‌ها، اعتراض به افزایش‌های حداقلی حقوق و مطالبه تطبیق دستمزد با تورم واقعی، تصویری روشن از وضعیت امروز معیشت مزدبگیران ارائه می‌دهد؛ تصویری که نشان می‌دهد تأمین حداقلی زندگی به مسئله‌ای بحرانی بدل شده است، نه یک دغدغه حاشیه‌ای.

در واقع آنچه امروز در قالب امضا‌های ده‌ها هزار نفری و صداها تجمع خرد و کلان بروز پیدا کرده، فقط نارضایتی از یک عدد حقوقی نیست؛ بلکه نشانه‌های فعال شدن یک گسل اجتماعی عمیق میان «هزینه‌های زندگی» و «درآمد نیروی کار» است؛ گسلی که هرچه زمان می‌گذرد، فاصله دو سوی آن بیشتر و خطر انفجار آن جدی‌تر می‌شود.

تورم بالا، دستمزد‌های جامانده

بنابر اعلام مرکز آمار ایران، نرخ تورم نقطه‌ای در آبان ماه امسال به نزدیکی ۵۰ درصد رسیده است؛ عددی که به‌روشنی نشان می‌دهد قیمت کالاها و خدمات اساسی یا شتابانی فزاینده در حال افزایش است. این در حالی است که دستمزد بخش بزرگی از کارگران، کارمندان و بازنشستگان، یا ثابت مانده یا رشدی به‌مراتب کمتر از تورم را تجربه کرده است. حاصل این شکاف، چیزی جز سقوط پیوسته قدرت خرید، کوچک‌تر شدن سرفه‌ها و ناتوانی فزاینده در پوشش هزینه‌های ضروری زندگی نیست. در چنین شرایطی، طبیعی است که بخش مهمی از تجمعات و کارزارهای صنفی، مستقیماً روی «ترمیم حقوق» و «افزایش دستمزد» متمرکز شوند. در کارزار «افزایش حقوق بر اساس تورم واقعی»، که از دوم آذرماه آغاز شده و همچنان

«معیشت، منزلت، حق مسلم ماست» این یکی از ده‌ها شعار سر داده شده در اعتراضات کارگری است. تجمع کنندگانی که گرما و سرما نمی‌شناسند، حتی گاهی از کیلومترها دورتر با وسایل نقلیه شخصی و عمومی خود را به پایتخت می‌رسانند تا در مقابل نهادهای مختلف حا کمیته صادی خود را به گوش مسئولین برسانند. اگر در سال‌های گذشته دامنه اعتراض‌ها میان مسائلی چون امنیت شغلی، خصوصی‌سازی، تشکیل یابی و برخورد‌های امنیتی در نوسان بود، امروز کانون اصلی اعتراضات به‌طور فزاینده‌ای روی «معیشت» متمرکز شده است. از تجمعات بازنشستگان و معلمان تا اعتراضات پراکنده کارگران در بخش‌های مختلف تولید و خدمات، یک مطالبه مشترک در همه این صداها تکرار می‌شود: «حقوق دیگر کفاف زندگی را نمی‌دهد». افزایش شتابان قیمت کالاهای اساسی، مسکن، درمان و آموزش، در کنار رشد ناچیز دستمزد‌ها، زندگی میلیون‌ها مزدبگیر را وارد مرحله‌ای از فشار دائمی کرده که دیگر نه با صرفه‌جویی قابل مدیریت است و نه با وعده‌های کوتاه‌مدت. در چنین فضایی، علاوه بر تجمعات خیابانی، بخش مهمی از این نارضایتی‌ها خود را در قالب نامه‌نگاری با مسئولان، بیانیه‌های جمعی و کارزارهای اینترنتی گسترده نشان داده است؛ ابزارهایی که به کانال اصلی فریاد معیشتی مزدبگیران در غیاب سازوکارهای مؤثر پاسخ‌گویی تبدیل شده‌اند.

دستمزد در برابر تورم

نگاهی به برخی از این کارزارها نشان می‌دهد که اگرچه این مطالبات در حوزه‌های متنوعی چون آموزش، سلامت، نفت، بازنشستگی و کارمندی شکل گرفته‌اند، اما یک محور مرکزی تقریباً در همه آن‌ها تکرار می‌شود: